

## بونصر مشکان در تاریخ بیهقی

### با تأکید بر رویکرد معنی‌شناسی نامه امیرمسعود به قدرخان با انشای بونصر

#### دکتر زیبا قلاوندی

استادیار دانشگاه سلمان فارسی کازرون

#### ایوب بازیاری

آموزشکده فنی و حرفه‌ای سما، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کازرون

#### مهوش ریسی

آموزشکده فنی و حرفه‌ای سما، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کازرون

#### چکیده

در این مقاله با توجه به متن کتاب تاریخ بیهقی، شخصیت، پیش و نگرش بونصر مشکان مطالعه شده است. بیهقی در همه جای کتاب خود و هر جا مجال می‌یابد، به ویژگی‌های استاد خود اشاره و همواره از بونصر با کمال احترام یاد می‌کند و در بسیاری از ابواب بونصر را «یگانه روزگار» می‌داند. او از توانایی استادانه و هنرمندانه استاد خود، آگاهی کامل داشته است و روش کار او را در مراسلات و مکاتبات دیوانی «نمط دیگر» می‌نامد. بیهقی، همچنان که خود به دفعات تکرار کرده، در نوشتن تاریخ، رعایت اصل امانداری را گوهر زرین کار خود قرار داده است. یکی از مواردی که بیهقی، بونصر را با عنوان وزین «استادم» یاد کرده، هنگام نوشتن نامه امیرمسعود به قدرخان، از خانان ترکستان است و بیهقی رونوشت این نامه را که به پرسی توسط بونصر مشکان و به دستور امیرمسعود نوشته، برای جاودان کردن نام بونصر در کتابش آورده است. در این پژوهش علاوه بر پرداختن به ویژگی‌های شخصیتی بونصر مشکان، نامه مذکور با رویکرد معنی‌شناسی کاربردی تحلیل شده و دانش زبانی نویسنده و هنر او در برقراری ارتباط موفق و اقناع مخاطبش بررسی شده است.

واژگان کلیدی: تاریخ بیهقی، بونصر مشکان، قدرخان، تحلیل نامه

#### مقدمه:

بیهقی با قلم موشکاف خود و با خلق اثر کم نظیرش نه تنها نثر فارسی را وارد مرحله تازه‌ای نمود که کمتر کسی را یارای دست یافتن به آن می‌باشد، بلکه با ذکر اشعار برخی از شاعران، نام و آثار ایشان را از گزند حوادث محفوظ داشته است (امیرپور دریانی، ۱۳۷۵: ۱). تاریخ بیهقی را که نمونه کامل بلاغت طبیعی زبان فارسی شمرده اند، اثر نویسنده توانمند خراسان بزرگ، ابوالفضل محمد حسین بیهقی، امروز با نام یکی از یادگارهای ارزشمند زبان و ادب فارسی، توجه و علاقه همه اهل ادب و علاقه‌مندان فنون ادبی را به خود جلب کرده است و شگفت این که این کتاب با ارزش به رغم آنکه بخش زیادی از صفحات خود را از دست داده است، هنوز جلوه‌گری و دلربایی می‌کند. تاریخ بیهقی محصول و

یادگار خدمت این نویسنده در دربار است و البته او به سبب علاقه ای که به کار خود دارد، با تشخیصی درست به ثبت مقطعی طولانی از تاریخ می پردازد. از این رو "دوره سی جلدی کتاب از سال ۴۰۹ یعنی اواسط کار محمود و پایان آن اندکی پیش از درگذشت مولف یعنی زمان سلطنت ابراهیم ابن مسعود بوده است" (مدرس زاده، ۱۳۸۹: ۱۲۴)

### ۱- دیوان رسالت

یکی از تشکیلات مهم کشور در عصر غزنوی، دیوان رسالت بوده که مکاتبات دولتی در آنجا صورت می گرفت. دیوان رسالت در دوره های مختلف با نام دیوان رسائل و مکاتبات، دیوان انشاء، دیوان رسائل، دیوان رسالت و انشا نامیده شده است. در تاریخ بیهقی این دیوان به نام "دیوان رسالت" معروف است که از مهمترین سازمان های دولتی دوره غزنوی به شمار می رفت و متصدیان دیوان مزبور از بانفوذترین مردان زمان خود و از محرمان اسرار سلاطین وقت بودند. مهمترین عضو دیوان رسالت، رئیس دبیران بود که در تاریخ بیهقی به نام "صاحب دیوان رسالت" آمده است. او ریاست این دیوان را به عهده داشت و منشیان و دبیران متعددی تحت نظرش کار می کردند. این مقام در دوره غزنوی و خصوصاً در زمان مسعود از اهمیت خاصی برخوردار بود و برترین شخصیت بعد از وزیر به شمار می آمد که سلطان در مهمات ملک با او مشورت می کرد. بونصر مشکان از جمله کسانی بود که تاثیری عمیق بر بیهقی نهاد. او از دبیران نام آور روزگار غزنوی و از خردمندان زمانه بود. این استاد تا هنگام مرگ لحظه ای بیهقی را از خود جدا نساخت و چندان گرمی و نزدیکی می داشت که حتی نهفته ترین اسرار دستگاه غزنوی را با وی در میان می نهاد. بیهقی راجع به استاد فرزانه خود می گوید: "پیوسته در میان کار" بوده است و در درستی و خرد بی همتا (روان پور، ۱۳۷۳: ۱۵) پس از پیدایش حکومت‌ها، دبیری هم به عنوان یکی از شرایط لازم برای پیشبرد اهداف آنها به وجود آمد. حکومت غزنویان نیز همچون دیگر حکومت‌های غیر ایرانی، به دلیل عدم آشنایی کامل خود با زبان عربی و فارسی و نیز تسلط بر سرزمین و ارتباط با دستگاه خلافت غیر هم‌زبان، ناگزیر از داشتن دبیران ماهر و چیره دست بودند. بونصر یکی از دبیرانی است که سی سال در دربار غزنویان بوده است ولی از دوره ابتدای زندگی او اطلاعی در دست نیست. در واقع مصداق این سخن دکتر شهیدی در کتاب دره نادره در مورد میرزا مهدی خان استرآبادی است: «او نیز مانند صدها تن منشی تاریخ‌نویس و شاعر ایرانی که چون از خانواده‌ای سرشناس و اشراف‌منش نیستند، بخش نخستین زندگی آنان روشن نیست» (استرآبادی، ۱۳۸۴: ۱۵). وی در دوره غزنویان رشد می‌کند و به مقام مهم ریاست دیوان رسالت می‌رسد. شیوه بونصر در تاریخ بیهقی و سیاستی که او در برخورد با رویدادها و حوادث پیش می‌گیرد، بسیار هوشمندانه است؛ کاردانی، موقعیت‌شناسی، تجزیه و تحلیل پیش‌آمدها که از شیوه برخورد و رفتار او با رویدادها فهمیده می‌شود، بسیار زیرکانه است. نگاه او به پیش‌آمدها فراتر از دیگران است و شاید بتوان گفت که در دربار غزنوی، تنها کسی است که با رویکرد حفظ حکومت و حفظ خود سخن می‌گوید، نه سعایت یا بدخواهی دیگران. در حالی که دیگران در بیشتر پیشنهادها و سخنانشان نوک پیکان را به طرف رقبا و حریفان می‌گیرند. بونصر به بسیاری از رازها و آداب مهم حکومتی و درباری آگاه بوده است و از رهگذر همین دبیری است که کم‌کم خودی نشان می‌دهد و طرف مشورت بسیار از

دولت مردان، قرار می‌گیرد تا صداقت و خیرخواهی او جلوه نماید و دل همگان، به ویژه افراد پیرامون خویش، جز حاسدان، را به دست آورد و در دوران محمودیان و مسعودیان با عزت زندگی کند. ممکن است قلم بیهقی به پاسداشت استاد خویش، در بیان و تصویر شخصیت او تأثیرگذار باشد، اما بونصر را باید کاردانی کافی دانست که اوضاع پیرامون خود را به درستی دریافته است تا گلیم خویش را از آب بیرون کشد. بونصر مشکان می‌دانست که مسعود، جانشین محمد خواهد شد و بونصر و شاگردش دل مسعود و طرفدارانش را نگاه داشتند. در واقع در دور خیز مسعود برای به دست آوردن تاج و تخت است که سیمای سیاسی بونصر، نمود بیشتری پیدا می‌کند و در خلال این حوادث است که دوراندیشی و تدبیرش ادامه حیات دبیری‌اش را بی‌گزند می‌کند. می‌توان گفت که بونصر مشکان، بیهقی احساس و جزئی‌نگر تربیت کرده است: «بیهقی نه تنها اشخاص داستان و سجایا و خصایل آنان را خوب و بجا می‌آورد، بلکه خواننده را نیز از احوال و افکار آنها با خبر می‌گرداند» (یوسفی، ۱۳۷۲: ۲۰۸).

## ۲- شخصیت بونصر مشکان در تاریخ بیهقی

از همه کتاب بیهقی کمال احترام و بزرگداشت وی نسبت به استادش، بونصر مشکان، معلوم می‌شود. دور نیست که این حس امانت در ابوالفضل، بر اثر تربیت استاد درست‌کارش به وجود آمده و پرورده شده باشد. (یوسفی، ۱۳۴۵: ۲۱۵) با توجه به شواهد موجود در متن تاریخ بیهقی، می‌توان خصوصیات زیر را در مورد بونصر مشکان استنباط کرد: (پشت دار، ۱۳۹۱)

## ۲-۱ سطره و اشراف بونصر بر دیوان رسالت

اگر دولت‌مردان غزنوی از سیاست‌ها و اندیشه‌های خود به راحتی با بونصر سخن می‌گویند، بخشی از آن، علاوه بر اعتماد، ناشی از اشراف او بر مسائل و امور پیش روی اوست که آن قدر برای بونصر آشکار است که پنهان کاری برای او حکایت زدن طبل زیر گلیم است و در ماجرای آلتون‌تاش نشان می‌دهد که بر امور درگاه مسعود هم اشراف دارد و دوستانی هم‌راز در آنجا دارد: «از ثقات شنوادم که راه نداده است کسی را که به باب من سخن گوید» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۵۱). بونصر نیز همراه حسنک و علی قریب در به تخت نشاندن امیر محمد، هر چند اندک، سهیم بود، اما تدبیرش، او را از عقوبت پسران رهانید. خواجه میمندی، در نوشتن آداب «مواضعه به رسم رفته» او را آگاه می‌داند: «و معلوم توست که بونصری» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۲۰۱) و علی دایه هم در سخن با بونصر او را آگاه به اوضاع می‌داند و از توضیح می‌پرهیزد: «و دانم که بر تو پوشیده نیست» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۲۰۰) مسعود قبل از آنکه خواجه میمندی قراردادی بنویسد، از بونصر می‌پرسد: «خواجه چه خواهد نوشت؟» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۲۰۰) این پرسش را جز از یک فرد آگاه می‌توان پرسید؟ بونصر در دیوان رسالت اختیاردار است و می‌تواند به راحتی کسانی را هم به آنجا بیاورد، چنان که پسران علی نوکی را آورد: «بوالقاسم علی نوکی صاحب برید غزنین از خواجه بونصر مشکان درخواست تا فرزندان او را به دیوان رسالت

آورد؛ بونصر او را اجابت کرد» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۴۲۱) و حتی می‌تواند بیرون کند و این را هنگام آگاهی از مشرفان مسعود بر خود در حضور مسعود می‌گوید که از دیوان رسالت دورشان می‌کردم.

## ۲-۲ زیرکی و کاردانی بونصر در پذیرش مسئولیت

بیهقی یکی از دلایل موفقیت بونصر را زیرکی وی در رهایی از مسئولیت سخنان و شیوه بیانش می‌داند. به اصطلاح امروزی، حرف در دهان دیگری قرار می‌داد: «بونصر را عادت بود در چنین ابواب که مبالغتی سخت تمام کردی در هر چه خداوندان تخت فرمودندی، تا مسئولیتی متوجه او نگشتی» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۶۳۲) بونصر با آنکه سعی دارد مسئولیت اعمال شاه بر گردن او نیفتد، به سرنوشت کشورش بسیار علاقه‌مند است، چنان که در ماجرای شکست سباشی از ترکمانان، به اندازه مسعود ناراحت و نگران است و عمق کار را در می‌یابد و مسعود: «گفتند که به شربتی روزه گشاد و طعام نخورد که نه خرد حدیثی بود که افتاد و استادم را دیدم که هیچ چیز نخورده و بر خوان بودم با وی» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۸۷۵) و وقتی برای بار دوم شکست می‌خورند، به اجبار زمین‌هایی را به آنان واگذار می‌کنند و ناراحتی خود را این گونه ابراز می‌کند: «و کاشکی مرده بودیمی و این رسوائی‌ها ندیده بودمی» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۹۱۱) بونصر، مسعود را انسانی «دهن‌بین» می‌داند که رأی او گردان است. در جنگ با ترکمانان که بار اول از مسعود شکست می‌خورند، ابوالحسن عبدالجلیل پیشنهاد می‌کند که سلطان آنان را تعقیب کند و ضربه‌ای کاری به آنان بزند، اما به تحریک دیگران پیشنهاد را قبول نمی‌کند و بونصر با شنیدن این خبر می‌گوید: «رأی درست آن بود که عبدالجلیل دیده بود، و لکن این خداوند را نخواهند گذاشت که کاری راست براند» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۹۰۷).

## ۲-۳ بونصر، مشاور مورد اعتماد بیشتر درباریان

بونصر در دوران غزنویان تا وقتی که زنده بود، پای ثابت مشورت در باب مسائل ریز و درشت مملکتی و حکومتی بود. گرچه این نقش در دوران پسران ملت اندکی، کم رنگ و ضعیف می‌شود، اما معمولاً طرف مشورت است و زیرکانه و صادقانه نقش دارد. مسعود پس از آنکه قدرت را به دست می‌گیرد، به رغم ناخشنودی طرفداران خویش و خود بونصر، وی را دوباره به دیوان می‌خواند و درباره خوارزمشاه، عهد خانیان، رفتن به غزنین یا بلخ، با او مشورت می‌کند. از بونصر می‌خواهد: «بی‌حشمت نصیحت باید کرد و عیب این کارها باز نمود» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۵۴) گرچه ستودن خوارزمشاه در نزد بونصر ممکن است تدبیر سیاسی باشد، ولی حاکی از این است خوارزمشاه نیز به بونصر اعتماد دارد و ممکن است نظر او را جویا شود. مسعود هم نزد بونصر از ناراستی اطرافیان خود گله‌مند می‌شود: «آنها نخواهند گذاشت که هیچ کاری بر قاعده راست بماند» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۷۲) در انتصاب «تاش‌فراش» به حکومت ری، باز بونصر به همراهی خواجه احمدحسن مشاور هستند: «پس یک هفته امیر با تاش خالی کرد و خواجه بزرگ احمدحسن و خواجه بونصر مشکان و بوسهل زوزنی، این همه در آن خلوت بودند» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۴۱۰) وقتی محمود قصد دارد که به هندوستان سفر کند، بونصر یکی از پنج نفری است که با او رایزنی می‌کنند: «خواجه بزرگ را بازگرفت با عارض و بونصر مشکان و حاجبان

بلکاتگین و بگتغدی» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۴۳۴) و آنچه را از این رایزنی بازگو می‌کند، از زبان بونصر است و انگار که بیهقی خود، حضور داشته است. وقتی در ماجرای آلتونتاش، نوشتن معمای مسعودی برملا می‌شود خواجه حسن میمندی بونصر را به نزد سلطان می‌فرستد: «پوشیده مرا گفت «سلطان را بگوی...» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۴۵۷) و بلافاصله مسعود و خواجه هر کدام با او جداگانه مشورت می‌کنند و خواجه حسن نزد او از بوسهل، مسعود و هم‌دستانش انتقاد می‌کند: «خواجه با من خالی کرد و گفت دیدی که چه کردند» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۴۵۸) خبر تحرکات علی تگین به مسعود می‌رسد و او از خواجه میمندی و بونصر مشکان مشورت می‌خواهد «خواجه بزرگ احمد حسن و بونصر مشکان را بخواند و خالی کرد و در این باب رأی خواست» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۴۷۶) وقتی احمد میمندی بیمار می‌شود و قصد دارد تا انتقامی بکشد، قاسم کثیر به بونصر پناه می‌برد و بونصر آن را خیر خواهانه تدارک می‌بیند و به مسعود می‌نویسد: «چاکران و بندگان خداوند برکشیدگان سلطان پدر نباید به قصد ناچیز گردند. و این وزیر سخت نالان است و دل از خویش برداشته، می‌خواهد پیش از گذشته شدن انتقامی بکشد» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۴۹۹) یکی از ارکان اصلی مشورت برای وزارت احمد عبدالصمد بونصر است: «و بونصر مشکان و بوالحسن عقیلی و عبدوس در میان پیغام ما بودند» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۵۱۰).

## ۲-۴ رازداری بونصر

درون‌گرایی و رازداری بونصر در تاریخ بیهقی در ضمن داستان‌ها و رخدادها، بسیار شگفت و آرمانی بیان شده است. اینکه معمولاً مردان و کارگزاران صاحب منصب عزنوی، محمودیان یا همان پدریان با بونصر، بسیار مشورت می‌کنند و در حکومت پسران یا مسعودیان باز او را فرا می‌خوانند به غیر از کاردانی بونصر باید بیشتر به رازداری یا به اصطلاح سیاسیون، محافظه‌کاری او مربوط باشد که بهانه‌ای به دست کسی نداده است و سبب گرفتاری کسی را هم فراهم نکرده است. این در روزگاری است که بازار مشرفی رونقی تمام دارد و همگان بر هم مشرفان دارند. بونصر با وجود دو مشرف به نام‌های عبیدالله و بوالفتح حاتمی - که امیر مسعود بر او می‌گمارد - بهانه‌ای به دست نمی‌دهد و این را مسعود به او می‌گوید: «اما این دوتن در روزگار گذشته مشرفان بوده‌اند از جهت مرا در دیوان تو...» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۱۹۴) و این را دیر می‌فهمد و آن را زبانی بزرگ می‌داند: «بزرگا غبنا که این حال امروز دانستم» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۱۹۴) در حضور مسعود چاپلوسی نمی‌کند و به خاطر مسعود، کار او و مشرفانش را نمی‌ستاید، بلکه زبانی بزرگ می‌داند. بونصر به خوبی اعتماد دولتمردان غزنوی را جلب و رازداری خویش را اثبات می‌کند تا هر جا که پای جان و مال و عیال در بین است، باز هم بر او رازها می‌گشایند؛ مانند: ماجرای برافتادن علی دایه که آنچه را در دل دارد و می‌داند بر بونصر می‌گشاید و بدون ترس اظهار رضایت می‌کند: «بدروود باش ای دوست نیک که به روزگار دراز به یکجا بوده‌ایم و از یکدیگر آزار نداریم» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۴۳) در ماجرای حسنگ وزیر، خواجه میمندی بونصر را برای پرس و جو درباره حسنگ پیشنهاد می‌کند: «خبرهای حقیقت دارد، از وی باز باید پرسید» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۲۹۹) بونصر آن چنان معتمد و کاردان جلوه نموده است که مسعود او را بر بعضی از یاران دوآتشه خود ترجیح می‌دهد و وی را دوباره به دیوان فرا

می‌خواند و می‌گوید: «من تو را شناسم و طاهر نشناسم، به دیوان باید رفت... اعتماد ما بر توده چندان است که پدر ما را بوده است...» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۵۴).

## ۲-۵ کاردانی و کارآمودگی بونصر

اگر بونصر هم نزد پدریان و هم پسران مقامی دارد، صرفاً به خاطر رازداری و عاقبت‌نگری او نیست و فردی مانند بوسهل که از مخالفان خود، هرکدام به نوعی زهر چشم گرفته است یا دلیل تنبیه آنان را به خود نسبت می‌داد: «این مرد از کرانه بجستی و فرصتی جستی و تضریب کردی و آلمی بزرگ بدین چاکر رسانیدی و آن گاه لاف زدی که فلان را من فروگرفتم» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۲۲۷) و با وجود آنکه بسیار کوشید، نتوانست به او گزند برساند «جز استادم که وی را فرو نتوانست برد» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۲۲۷) به دلیل کاردانی و کارآمدی‌اش برای دستگاه حکومتی بوده است. وقتی بوسهل می‌خواهد تا دست کم مالی از او بستانند، مسعود صریح می‌گوید: «کفایت او ما را به از این مال» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۵۴) و مایل نیست از او به بدی یاد کنند: «هم داستان نیستم که نیز حدیث او کنید» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۵۴). بونصر در ماجراها کمتر می‌گوید و بیشتر می‌شنود و در آنچه کار را از کار گذشته می‌داند، سخن بسیار اندک است و بیهوده‌گویی نمی‌کند؛ مانند ماجرای علی دایه که می‌داند عزل او حتمی است، به دلداری دادنی کوتاه بسنده می‌کند: «اگر حدیثی رود، مرا چه باید کرد؟» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۴۴).

## ۲-۶ آینده‌نگری بونصر

بونصر در هر کاری بیشتر به عواقب و نتیجه آن کار یا تصمیم نظر دارد و آینده را از نظر دور نمی‌کند و دوراندیشی او در چند ماجرا آمده است. بونصر بنا به اقتضای شرایط، گاهی کمتر خود را نشان می‌دهد و در ماجرای بازگشت حسن میمندی به وزارت، دیگر به دیوان نمی‌نشیند و میدان را برای طاهر خالی می‌کند تا آتش خسد و انتقام فروکش کند و کمتر در پوستین وی افتند: «و استادم سخت ترسان می‌بود» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۵۳) بونصر ضمن خلوت‌هایی که با مسعود دارد، علاوه بر مسائل کلی کشورداری، تدبیر امور پیش روی و اطرافیان و همفکران خود و دیگر مردمان را نیز پیش چشم دارد. با نوع بیان خود، ناخشنودی بعضی را از وجود خود گوشزد می‌کند و اینکه پسران حتی از زندگی نیکوی پدریان ناخشنوند و از پندها و مشورت با او راضی نیستند تا به نوعی خود را واکسینه کرده باشد: «گویند: بونصر را بسنده نیست که نیکو بزیسته باشد؟ دست فرا وزارت و تدبیر کرد!» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۵۵) در ماجرای بازستاندن اموال، به خوبی آینده‌نگری وی مشهود است: «من که بونصرم، باری هر چه امیرمحمد مرا بخشیده است، از زر و سیم و جامه ناپزیده و قباها و دستارها و جز آن، همه را معد دارم که حقا از این روزگار بیندیشیده‌ام و هم امروز به خزانه باز فرستم» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۴۰۸) در جواب خواجه حسن که به نقل از امیر، بازگرداندن اموال را احتمالی می‌داند، بونصر اطمینان می‌دهد که مال‌ها را باز خواهند ستاند و سخن در این باره به جایی نمی‌رسد: «سود نخواهد داشت» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۴۰۸) بونصر از دست رفتن خراسان و سرگردانی لشکر را پیش‌بینی می‌کند که پس از مرگش سبب

تمجید بوسهل از او می‌شود: «سبحان الله عظیم! چه روشن رأی بود این بونصر مشکان. گفتی این روز را می‌دید که ما در آنیم» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۹۲۲) البته باید توجه داشت که بیهقی با وجود عشق و ارادت وافری که به استادش دارد، با اتکا به اندیشه واقع‌نگرانه خود از بیان عیب و نقصهای اخلاقی او نیز پروایی ندارد (حجازی، ۱۳۸۷: ۱۲).

### ۳- نامه امیر مسعود به قدر خان (با انشای بونصر مشکان)

قدرخان، یوسف بن هارون بغرا خان، پادشاه آل افراسیاب بوده که در ماوراءالنهر حکومت داشتند. طغان خان، برادر قدرخان، با سلطان محمود در نزدیکی سمرقند ملاقات داشته (بیهقی، ۱۳۸۷: ۶۴) و موافقت نامه ای امضا کرده است. مسعود بعد از مرگ پدرش و آرام کردن هرات و قبل از عزیمت به بلخ به بونصر مشکان دستور می‌دهد که نامه ای به زبان فارسی نوشته و برای قدرخان بفرستد و در آن پس از یادآوری ملاقات طغان خان و سلطان محمود و گزارشی از ماجراهای بعد از مرگ سلطان محمود، مبنی بر خواندن برادرش امیر محمد از گوزگانان و به تخت نشستنش تا فرستادن رسول نزد برادرش و پیشنهاد شرایط خلیفتی به امیر محمد و عدم قبول او، دستور حبس برادرش به حاجب علی و فرستادن نامه به پسر کاکو، مجدداً مراتب تعهد خود را به قرارداد فیما بین سلطان محمود و طغان خان اعلام می‌دارد (بیهقی، ۱۳۸۷: ۶۹-۶۴).

### ۴- بررسی و تحلیل متون ادبی

بررسی و تحلیل متون ادبی، معمولاً جهت ارزشیابی هنری و رسیدن به پاسخ این پرسش بوده که چه عواملی، پیام را به اثری هنری مبدل می‌سازد. به این منظور همواره چگونگی ابلاغ معنی و اقناع مخاطب، آن هم به شیوه ای بدیع، فصیح، دلنشین و موثر مورد ارزشیابی قرار گرفته است. مطالعه معنی و انتقال آن از طریق زبان در شاخه های گوناگون معنی شناسی (اعم از معنی شناسی زبانی، فلسفی و منطقی) و کاربرد شناسی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. عده ای میان دو شاخه معنی شناسی و کاربرد شناسی تمایز قائل شده اند و برخی دیگر این تمایز را مردود شناخته، مرزبندی میان معنی شناسی و کاربرد شناسی را مخل مطالعه جامع معنی شناسی به شمار آورده اند. لیکاف و لنگاکر از این شمارند. آنها حذف بافت غیر زبانی را نوعی ساده اندیشی در مطالعه معنی می‌دانند (صفوی، ۱۳۸۳: ۴۲).

به منظور تحلیل و بررسی کیفیت اقناع و بیان موثر در گفتار و نوشتار، بر اساس نظر سرل (Searl) کنش های گفتاری به شرح زیر تقسیم بندی می‌شوند:

- ۱- کنش های تصریحی یا اظهاری (Representative act or assertive) برای بیان یک واقعه یا گزارش از یک فرآیند که آن را R می‌نامیم.
- ۲- کنش های ترغیبی (Directive act) برای بیان تقاضا، صدور دستور، ارائه پیشنهاد یا طرح پرسش، این کنش را با حرف D نشان می‌دهیم.

۳- کنش‌های عاطفی (Expressive act) برای بیان احساسات، نگرش‌ها و ذهنیت افراد نسبت به وقایع، این کنش را با حرف E نشان می‌دهیم.

۴- کنش‌های تعهدی (Commissive act) برای بیان تعهد گوینده نسبت به تحقق عملی در آینده است و این کنش را C می‌نامیم.

۵- کنش‌های اعلانی (Declaration act) برای نامگذاری یک واقعه و اعلان یک رخداد است و این کنش را A می‌نامیم.

این تقسیم‌بندی جهت تحلیل و بررسی کیفیت اقناع و بیان موثر در گفتار یا نوشتار، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. زیرا یک ارتباط موفق تنها با بیان گزاره ایجاد نمی‌شود و برای ایجاد ارتباط در موقعیت‌های متفاوت لازم است گزاره‌ها با قدرت نائیرگذاری بیشتری بیان شوند و به این منظور از انواع خاصی از کنش‌ها استفاده می‌شود تا جایی که می‌توان با تحلیل و تفسیر انواع کنش‌ها از طریق زبان به ایده افراد و دلایلی که آن‌ها پیام‌هایشان را به گونه‌ای خاص شکل داده‌اند پی برد (پهلوان نژاد، ۱۳۸۷).

#### ۵- تحلیل نامه امیرمسعود به قدرخان

این نامه که توسط بونصر مشکان و از طرف امیر مسعود به قدرخان نوشته شده است، پس از ذکر نامه خدا و درود شروع می‌شود:

"بسم الله الرحمن الرحيم. بعد الصلوة و الدعاء، خان داند که بزرگان و ملوک روزگار که با یکدیگر دوستی به سر برند و راه مصلحت سپرند و فاق و ملاطفات را پیوسته گردانند و آنگاه آن لطف حال را بدان منزل رسانند که دیدار کنند دیدار کردنی بسزا و اندر آن شرط ممالحت را بجای آرند و عهد کنند و تکلف‌های بی اندازه و عقود و عهود که کرده باشند بجای آرند تا خانه‌ها یکی شود و همه اسباب بیگانگی برخیزد، این همه آنرا کنند تا که چون ایشان را منادی حق درآید و تخت ملک را بدرود کنند و برونند، فرزندان ایشان که مستحق آن تخت باشند و بر جایهای ایشان بنشینند با فراغت دل روزگار را کرانه کنند و دشمنان ایشان را ممکن نگردد که فرصتی جویند و قصدی کنند و برآدی برسند."

نامه با این پاراگراف تقریباً بلند شروع می‌شود و سپس به شرح اتفاقات بعد از انعقاد قرارداد سلطان محمود و طغان خان، برادر قدر خان، و وفات سلطان محمود و نحوه به حکومت رسیدن امیر مسعود می‌پردازد. مهمترین شاخص به کار رفته در متن، شاخص اجتماعی است که برای ایجاد ارتباط و آماده سازی زمینه برای القای مطلب به شنونده از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بعد از سپاس خدا و درود به خان، نامه با کلمه "خان داند" شروع می‌شود و در فصول مختلف نیز با عبارت‌های "خان داند"، "برخان پوشیده نیست"، "داند"، "مقرر است" و "شنوده باشد خان" ادامه می‌یابد که ظاهراً بیانگر القای نافرمانی امیر محمد به قدرخان و توجیه کارهای امیر مسعود جهت تصاحب تخت سلطنت است و مبین این معنی است که در همان ابتدای نامه، نویسنده قصد دارد تا خود را محق جلوه دهد و کارهای انجام داده را حق



خود و نتیجه نافرمانی امیر محمد جلوه دهد. برای مخاطب قرار دادن قدر خان همواره از عنوان "خان" استفاده شده که در یک مورد هم بعد از عنوان خان، ادام الله عزه ذکر شده و از خداوند تداوم عزتش آرزو شده و به هر روی، به نامه حالت رسمی می دهد. در مورد سلطان محمود، عمدتاً عنوان "پدر ما" و یک مورد "پدر ما، رحمه الله علیه" به کار رفته است. همچنین برای محمود، دو عنوان "امیر ماضی" و "مہتر بازگذاشته" نیز استفاده شده که در همه موارد جایگاه والای سلطان محمود را به قدر خان گوشزد می کند. برای امیر مسعود همواره از ضمیر "ما" و در خصوص امیر محمد بجز در یک مورد که عنوان "برادر ما، امیر محمد" دارد، در سه مورد دیگر با عنوان "برادر ما" یاد شده و نشان می دهد که به دلیل نافرمانی، امیر محمد را چندان در خور اعتنا نمی داند. خصوصاً در قسمتی از نامه اعلام می دارد: "باد تخت در سر برادر ما شده بود و دست بخزانه ها دراز کرده و دادن گرفته و شب و روز بنشاط مشغول شده، راه رشد را بندید". در مورد طغای خان نیز تنها در یک مورد با "مہتر بازگذاشته" یاد شده است.

نامه با این فراز به پایان می رسد:

"منتظریم جواب این نامه را که به زودی باز رسد تا بتازه گشتن اخبار سلامت خان و رفتن کارها بر قضیت مراد، لباس شادی پوشیم و آن را از بزرگتر مواهب شمیریم، بمشیه الله عزوجل و اذنه" و به این ترتیب، جملات انتهای نامه و نیز به کاربردن کمترین جملات دعایی در نامه، نشان می دهد که مسعود خود را بالاتر از قدرخان دانسته و به نوعی نامه را از موضع قدرت نوشته است.

## ۶- تجزیه متن نامه:

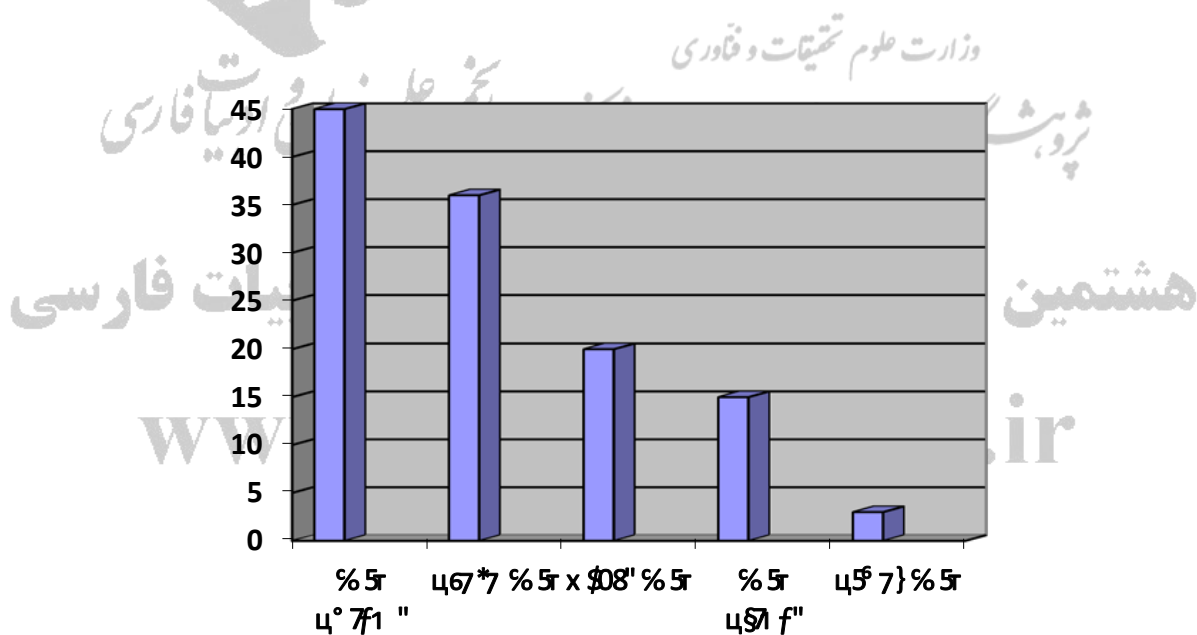
با توجه به متن نامه، جملات مختلف بررسی و جدول زیر تشکیل می گردد:

ردیف	نوع جمله	جمله
۱	E	بسم الله الرحمن الرحيم
۲	E	بعد الصدر و الدعاء
۳	R	خان داند که بزرگان و ملوک روزگار که با یکدیگر ..... پیوسته گردانند
۴	E	آنگاه آن لطف حال را بدان منزلت رسانند که دیدار کنند دیدار کردنی بسزا
۵	E	اندر آن دیدار شرط ممالحت را بجای آرند
۶	C	عهد کنند
۷	C	تکلف های بی اندازه و عقود و عهود که کرده باشند بجای آرند
۸	R	خانه ها یکی شود
۹	R	همه اسباب بیگانگی برخیزد
۱۰	E	این همه آن را ..... با فراغت دل روزگار را کرانه کنند
۱۱	R	دشمنان ایشان را ممکن نگردد ..... بمرادی رسند

۷- بررسی کنش‌های گفتاری متن نامه

هرچند متن نامه تقریباً طولانی است، ولی پس از دسته‌بندی و تفکیک جملات، تعداد کنش‌های گفتاری در متن نامه مطابق جدول زیر به دست آمده است:

کنش	کنش‌های گفتاری متن	تعداد جمله‌ها
R	کنش تصریحی (اظهاری)	۴۵
E	کنش عاطفی	۳۶
C	کنش تعهدی	۲۰
D	کنش ترغیبی	۱۵
A	کنش اعلانی	۳



در این نامه، بیشتر جملات در حیطه کنش تصریحی هستند و بعد از آن کنش‌های عاطفی و تعهدی بیشترین تعداد جملات را به خود اختصاص داده‌اند. با توجه به تعداد جملات در هر قسمت می‌توان استنباط کرد که نویسنده علاوه بر اینکه امیر مسعود را در موضع قدرت قرار داده، ولی از طرف دیگر مایل است با بیان جملات عاطفی، خود را به قراردادی که قبلاً محمود و طغای خان، برادر قدرخان، منعقد کرده‌اند، متعهد نشان دهد و همین انتظار را نیز از طرف مقابل دارد.

## ۸- بحث و نتیجه گیری:

۱. ارادت و دوستی بیهقی نسبت به خواجه بونصر تا حدی یادآور ارادتمندی «مولانا» به «شمس» است. تأثیر گذاری و تأثیرپذیری بونصر در بیهقی در روند زندگیشان خاطره ی تأثیر گذاری شمس به مولانا را در یادها زنده می کند. انگار «بونصر» مراد است و «بیهقی» مرید بی قرار.

۲. بونصر و بیهقی در بیشتر ابعاد اخلاقی و انسانی از قبیل خرد گرایی، حقیقت جویی، امانت داری، دینداری و هوشیاری دارای وجوه مشترکی می باشند. از بین این سجایای اخلاقی «عاقبت نگری» بونصر پر رنگ تر از بیهقی است. وجه تمایزی که موجب حیرت خود بیهقی بوده است و در این زمینه تاریخ مردی چون او را در زمان خودش سراغ ندارد.

۳. بونصر می کوشد تا به راستی در جهت پیشرفت و سربلندی حاکمیت قدم بردارد که خود جزئی از آن است و در همه جا صلاح حکومت، مردم و اطرافیان خویش را لحاظ نموده است. اما بیش از همه برای حفظ جان خود کوشیده است و بدون هیچ خیانتی به اطرافیان، هر تدبیر که اندیشیده یا هر پیش بینی که کرده، درست بوده است.

۴. بونصر مشکان، از نظر بیهقی، شخصی فرزانه، مدیر، مدبر، بزرگ منش و با قاطعیت در کلام است. به ندرت سخن می گوید و چون گوید، گویی سنگ منجنیق در آبگینه خانه می اندازد. همواره سلطان را پیامبرگونه اندرز میدهد و سلطان نیز او را ارج می نهد. گرد لهُو و لعب نمی گردد و با وجود آنکه در بیشتر مجالس شراب و نشاط سلطان حضور داشته، ولی خود به عیش و خوشگذرانی رغبتی نشان نمی داده است.

۵. بونصر نویسنده بسیار ماهری است. به طوریکه در زمان نوشتن نامه به قدرخان و با توجه به اوضاع و احوال سعی در القای مطلب مورد نظر امیر مسعود به قدرخان را دارد و سعی می کند با بالاترین ظرفیت ممکن در ذل و ذهن مخاطب نفوذ نموده و او را با خود همراه سازد و این مطلب از بالا بودن تعداد جملات تصریحی در نامه قابل دریافت است.

۶. در این نامه، بونصر مایل است تا ضمن اینکه امیر مسعود را مافوق قدرخان بنشانند، او را نسبت به قرارداد منعقد شده بین سلطان محمود و طغای خان متعهد نشان بدهد و از قدرخان هم همین توقع را دارد.

۷. به دلیل دقت بالا و قابل اعتماد بودن روش های آماری، می توان از این روش در پژوهش های ادبی دیگر نظیر بررسی آرایه های ادبی به کار رفته در این نامه نظیر انواع تشبیه، کنایه، استعاره، تلمیح و غیره استفاده کرد.

## منابع

### کتاب

- ۱- روان پور، نرگس. (۱۳۷۳). *گزیده تاریخ بیهقی*. چاپ اول. تهران: نشر علم
- ۲- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۲). *برگهایی در آغوش باد*. چاپ اول، تهران: انتشارات علمی
- ۳- استرآبادی، میرزا مهدی خان. (۱۳۸۴). *دره نادره، (تاریخ عصر نادرشاه)*. به اهتمام سیدجعفر شهیدی، تهران: علمی و

- ۴- بیهقی، محمد حسین. (۱۳۸۷). *تاریخ بیهقی*، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران: نشر مهتاب
- ۵- صفوی، کوروش. (۱۳۸۳). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: سوره مهر

#### مقاله

- ۱- امیرپوردریانی، جلیل (۱۳۷۵). «تصویر منش‌های بزرگان در تاریخ بیهقی». پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید چمران اهواز.
- ۲- مدرس زاده، عبدالرضا (۱۳۸۹). «تاریخ بیهقی و پژوهش‌های ادبی». *مجله زبان و ادبیات فارسی*، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فسا، سال ۱ - ش ۲، صص ۱۳۲-۱۲۳
- ۳- یوسفی، غلامحسین (۱۳۴۵). «گزارشگر حقیقت». *مجله دانشکده ادبیات مشهد*، سال دوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۴۵، صص ۲۱۱ تا ۲۶۱
- ۴- پشت‌دار و گروسی، علی و کیومرث (۱۳۹۱). «بونصر مشکان و دربار غزنوی». *پیام بهارستان*، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۷
- ۵- حجازی، بهجت‌السادات. (۱۳۸۷). «روان‌شناسی شخصیت در تاریخ بیهقی». *فصلنامه علمی پژوهشی کاوشنامه*، سال نهم، شماره ۱۶، صص ۳۹-۹. *ارت علوم تحقیقات و فناوری*
- ۶- پهلوان نژاد و ناصری، محمد رضا و نصرت. (۱۳۸۷). «تحلیل متن نامه سران تگیناباد به امیر مسعود». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، سال ۱۶، شماره ۶۲، صص ۵۸-۳۷

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

[www.anjomanfarsi.ir](http://www.anjomanfarsi.ir)